

مایکل دبلیو. آپل

دانش رسمی:

آموزش دموکراتیک در عصر محافظه کاری

ترجمه‌ی

نازنین میرزاییگی



This is a Persian translation of
Official Knowledge:
Democratic Education in a Conservative Age (2nd Edition)

By Michael W. Apple
Routledge, New York & London, 2000
Translated by Nāzanin Mirzābeigi
Āgāh Publishing House, Tehran, 2019
info@agahbookshop.ir

سرشناسه: اپل، مایکل دبلیو، ۱۹۴۲ - م.

Apple, Michael W.

عنوان و نام پدیدآور: دانش رسمی: آموزش دموکراتیک در عصر محافظه‌کاری / مایکل دبلیو. اپل؛ ترجمه‌ی نازنین میرزاییگی

مشخصات نشر: تهران: آگاه، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهری: ۳۵۱ ص.؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۱۶-۴۱۰-۱

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: Official Knowledge: Democratic Education in a Conservative Age, 2nd. ed., 2000.

یادداشت: کتاب‌نامه

عنوان دیگر: آموزش دموکراتیک در عصر محافظه‌کاری

موضوع: آموزش و پرورش — ایالات متحد — جنبه‌های سیاسی (Education – Political aspects – United States)

موضوع: آموزش و پرورش انتقادی — ایالات متحد (Critical Pedagogy – United States)

موضوع: آموزش و پرورش — ایالات متحد — فلسفه (Education – United States – Philosophy)

موضوع: آموزش و پرورش — ایالات متحد — جنبه‌های اجتماعی (Education – Political aspects – United States)

شناسه‌ی افزوده: میرزاییگی، نازنین، ۱۳۶۳ -، مترجم

رده‌بندی کنگره: LC۸۹/الف۲۱۳۹۷

رده‌بندی دیویی: ۳۷۹/۷۳

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۵۴۹۴۳۲۷



مایکل دبلیو. اپل

دانش رسمی: آموزش دموکراتیک در عصر محافظه‌کاری

ترجمه‌ی نازنین میرزاییگی

چاپ یکم ترجمه‌ی فارسی: بهار ۱۳۹۸، آمادسازي و نظارت بر چاپ: دفتر نشر آگاه

نمونه‌خوان: فرهاد گلچین؛ ویراستار: غلامحسین دهقانی؛ ناظر چاپ: هومن بخشی

چاپ و صحافی: فرهنگ‌بان

شمارگان: ۵۵۰ نسخه

همه‌ی حقوق چاپ و نشر این کتاب محفوظ است

انتشارات آگاه

خیابان انقلاب، بین اردیبهشت و ۱۲ فروردین، شماره‌ی ۱۳۴۰. تهران ۱۳۱۴۶

تلفن: ۶۶۴۶۷۳۲۳، ۶۶۴۶۰۹۳۲

فروش اینترنتی: www.agahbookshop.ir

قیمت: ۴۲,۰۰۰ تومان

فهرست

۷	پیش‌گفتار: قدرت شعور متعارف
۳۷	مقدمه: سیاست دانش رسمی
۶۱	سیاست شعور متعارف: چرا جناح راست برنده می‌شود؟
۱۰۹	سیاست فرهنگی و متن
۱۴۳	کنترل دانش رسمی
۱۹۱	خلق مخاطب اسیر: شبکه‌ی یک و اقتصاد سیاسی متون درسی
۲۳۵	در هر صورت این برنامه‌ی درسی چه کسی است؟
۲۷۵	«هی مرد، من خوبم»: هنر و سیاست خلق دانش جدید در مدارس
۲۸۹	سیاست تعلیم و تربیت و ساختن اجتماع
۳۰۷	پیوست: آموزش، قدرت، و زندگی نامه‌ی شخصی: یک مصاحبه
۳۳۵	کتاب‌نامه

پیش‌گفتار

قدرت شعور متعارف

تحولات پایدار در آموزش اغلب نه تنها با کار آموزگار^۱ و محققان، بلکه از طریق جنبش‌های اجتماعی‌ای شکل می‌گیرد که نهادهای سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی اصلی ما را به جهت‌هایی خاص سوق می‌دهند. از این رو، بدون قراردادن اصلاحات آموزشی در مرکز، مثلاً، مبارزات طولانی جوامع رنگین‌پوست و زنان هم در راستای شناخت فرهنگی و هم بازتوزیع اقتصادی^{۱۱}، فهم کامل این اصلاحات در طول چند دهه‌ی گذشته امکان‌ناپذیر است. حتا مسائل بدیهی‌ای چون سیاست‌های دولتی انتخاب برنامه‌ی درسی — از جمله قدرت‌مندترین سازوکارها در فرایندهای تعریف «دانش رسمی» — همان‌طور که در این کتاب نشان می‌دهم، نتیجه‌ی جنبش‌های گسترده‌ی مردم‌گرا و ضدشمال و به‌ویژه مبارزات طبقاتی و نژادی بر سر فرهنگ و قدرتی است که یک قرن پیش این حکومت را در ایالات متحد سازمان‌دهی و بازسازمان‌دهی کرد.

از این رو، نباید عجیب باشد که آموزش باز هم شاهد ظهور و نفوذ جنبش‌های اجتماعی قدرت‌مند است. برخی از این جنبش‌ها ممکن است به دموکراتیک‌سازی فزاینده و برابری بیش‌تر منجر شوند، در حالی که برخی دیگر مبتنی بر تغییر بنیادی در خود معانی دموکراسی و برابری و تا حد زیادی واپس‌گرایی اجتماعی و فرهنگی هستند. متأسفانه، دومی قدرت‌مندتر از همه ظاهر شده است.

چرخش به راست یا «بازسازی محافظه‌کارانه» نتیجه‌ی سال‌ها تلاش ایدئولوژیک با حمایت مالی مناسب و خلاق جناح راست برای ایجاد ائتلافی گسترده بوده است. این اتحاد جدید، چیزی که از لحاظ تکنیکی «بلوک هژمونیک جدید» نامیده می‌شود، تا حدی بسیار موفق بوده زیرا توانسته است در مبارزه بر سر شعور متعارف^{۱۲} قدم‌های مهمی بردارد. یعنی، تمایلات و تعهدات اجتماعی متفاوت را به صورتی خلاق به یک‌دیگر پیوند زده و آن‌ها را تحت رهبری خود پیرامون موضوعاتی مربوط به رفاه، فرهنگ، اقتصاد و، همان‌طور که ممکن است بسیاری از شما به تجربه بدانید، آموزش سازمان داده است. هدف آن در سیاست آموزشی و اجتماعی را می‌توان به بهترین حالت «مدرن‌سازی محافظه‌کارانه» توصیف کرد.^{۱۳} در این فرایند، دموکراسی به فعالیت‌های مصرف‌گرایی و همین‌طور شهروندی به فردگرایی مالک‌مآبانه کاهش یافته است. و نوعی سیاست مبتنی بر انزجار و ترس از «دیگری» تحمیل شده است. در حالی که من و بسیاری دیگر سال‌ها به نقد این گرایش‌ها پرداخته‌ایم، این نیروهای مدرن‌سازی محافظه‌کارانه به همه‌ی ما خدمت کرده‌اند. آن‌ها بار دیگر نشان داده‌اند که سیاست و فعالیت آموزشی صرفاً موضوعاتی تکنیکی نیستند، بلکه به‌طور ذاتی سیاسی و ارزشی هستند. آن‌ها تعاریف رقابتی از اخلاق و عدالت اجتماعی را در بر می‌گیرند و مستلزم تفکر عمیق ما هستند.

اهمیت این موضوعات تنها زمانی کاملاً درک می‌شود که با تضادهای بزرگ‌تر بر سر این مسئله پیوند بخورند که چه‌گونه بنیادی‌ترین ایده‌هایی که ظاهراً مبنای نظام حکومتی ما را تشکیل می‌دهند در نهادهای اصلی و زندگی روزانه‌ی ما تحقق پیدا کرده، می‌کنند و استقرار می‌یابند. به‌عنوان مثال، ما غالباً روایتی از تاریخ خود را به‌مثابه حرکتی باشکوه در مسیر آزادی و برابری خلق می‌کنیم، موقعیتی که دیدگاهی از پیش‌رفت خطی را فرض می‌گیرد. این روایت گفته‌ی توماس ونت‌ورث هیگینسون، طرفدار الغای برده‌داری، را نادیده می‌گیرد که پس از جنگ داخلی گفت: «انقلاب‌ها ممکن است به عقب بازگردند». یعنی، در حالی که می‌توان به آزادی و برابری دست یافت، هم‌چنین ممکن است آن‌ها از میان برداشته شوند.^{۱۴}

به علاوه، این واقعیت نیز وجود دارد که معنای برخی از مهم ترین مفاهیم ما هم چون آزادی و برابری به چالش کشیده می شود. عمومیت استفاده از آن ها تعدادی از دلالت ها و کاربردهای واگرا را پنهان می سازد که آن ها را به موضوع ناسازگاری های شدید تبدیل می کنند. تثبیت معنای اجتماعی این مفاهیم بدون مبارزات سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی امکان ناپذیر است. در واقع، همان طور که فونر به ما خاطر نشان می سازد، فهم واژگانی هم چون آزادی و برابری به معنای «کسب موقعیت برتر در مبارزات سیاسی است».^{۱۴۱}

این را که این مبارزه بوده و هست می توان در چیزهایی چون تفاوت ها در حتا آنچه عملاً در روزهای تعطیل اتفاق می افتد مشاهده کرد. اجازه بدهید مثالی بیاورم. در دهه های پیش از جنگ داخلی، سیاه پوستان آزاد در شمال پیوند مشترک ایالات متحد را با پیوند مربوط به پیش رفت آزادی تعویض کردند. به جای چهارم ژوئیه، روزی که در آن «ما» آزادی «خود» را جشن می گرفتیم (اما از حضور بسیاری از افریقایی امریکایی ها در تعداد زیادی از این اجتماعات در سرتاسر کشور برای شرکت در این جشن عمومی با زور جلوگیری به عمل می آمد)، آن ها تقویم جایگزینی برای جشن ها خلق کردند. تاریخ هایی چون اول ژانویه (در سال ۱۸۰۸ که در آن خرید و فروش برده غیرقانونی اعلام شد) و اول اوت (سالگرد آزادی جزایر هند غربی) را دوباره در مرکز قرار دادند. همان طور که فردریک داگلاس در انتقاد شدید از ریاکاری کشوری که از آزادی لذت می برد اما هم چنان برده داری را حفظ می کند می گوید، ایالات متحد «لایق نام بزرگ یا آزاد نیست. . . این چهارم ژوئیه مال شماس است، نه من».^{۱۴۲}

ایده های آزادی و برابری — و آنچه بازمی نمایند و این که چه گونه بازمی نمایند — در طول زمان به طور قابل توجهی تغییر کرده اند. معانی متفاوتی به آن ها نسبت داده شده و در حوزه های متفاوتی از زندگی اجتماعی به کار رفته اند. برخی از این معانی بر فعالیت اقتصادی بی قید و شرط تأکید دارند، در حالی که برخی دیگر بیش تر سیاسی و فرهنگی هستند. آن ها برای اشاره به مبارزات بر سر حقوق افراد ستم دیده به کار رفته اند: حق به رسمیت شناختن شأن انسانی آن ها، حق رأی، تشکلیابی، کار، و مسائلی از این دست. با وجود این، همین ایده ها به گونه ای به کار رفته اند که آزادی را برابر با کنترل

دولتی بسیار ضعیف و اقتصاد بازار آزاد قرار می‌دهند. این ایده‌های متغیر گروه‌های مسلط را به این استدلال کشانده‌اند که «بازار» - نه سیاست دموکراتیک - قلمرو حقیقی آزادی است. و همین ایده‌ها به نوبه‌ی خود گروه‌های از لحاظ اقتصادی فرودست را به جایی سوق داده‌اند که مصرانه بپرسند آیا، با وجود نابرابری‌های شدید اقتصادی، آزادی معنادار واقعاً می‌تواند به‌جز یک نام وجود داشته باشد.^[۶] ایده‌ی آزادی به‌مثابه یک مجموعه عادات مصرف^۱، همان‌طور که در ایده‌آل مصرف‌کننده تجسم می‌یابد، حتا جدیدتر است، زیرا ایده‌آل کنش گر جمعی جدید (مصرف‌کننده) تا عصر رونق اقتصادی^۲ وارد صحنه‌ی تعریف آزادی نشد. این مسئله را شاید بتوان به‌طور واضح‌تر در نقل قولی از یک روزنامه‌ی از ایالت‌های غربی میانه^۳ در دهه‌های اولیه‌ی قرن بیستم یافت که با افتخار اعلام می‌کند «نخستین اهمیت شهروند امریکایی برای کشورش دیگر به شهروندبودن او مربوط نمی‌شود بلکه مصرف‌کننده‌بودن اوست».^[۷] این تبدیل و آثارش بخشی از داستانی است که می‌خواهم در دانش رسمی بازگو کنم.

در این صورت، روشن است که در سرتاسر تاریخ میان حقوق شخصی و حقوق مالکیت مبارزه‌ای دائمی وجود داشته است. همان‌طور که در سراسر این کتاب نشان می‌دهم این تنش‌ها در واقع سازنده‌اند؛ آن‌ها به بیش‌تر بحث‌های مربوط به آنچه آموزش باید انجام دهد، این‌که چه کسی بیش‌تر از آن سود می‌برد، و این‌که چه‌گونه باید آن را کنترل کرد ساختار می‌بخشند.

پانولو فریره، آموزگار بزرگ برزیلی، در کتاب خود، *نامه‌هایی به کریستینا*، نوشت که هیچ فعالیت آموزشی‌ای بدون توجه به یک رؤیا، یعنی ایده‌ی آرمان‌شهر، نمی‌تواند معنا داشته باشد. به همین دلیل، او استدلال می‌کرد که آموزش جدی نمی‌تواند خنثا و بی‌طرف باشد. آموزش باید مبتنی بر یک مجموعه اصول اخلاقی و سیاسی باشد، چیزی که بر بی‌حرکی و اعتقاد به تقدیر غلبه می‌کند و شاگردان را قادر می‌سازد تا به سوزهای زندگی و تاریخ خود تبدیل شوند.^[۸] اگرچه فریره دیگر در میان ما نیست، دیدگاه او درباره‌ی آموزش که با فهم خود و اجتماع آغاز می‌شود و با تغییر جهان پایان

1. consumption practices

2. Gilded Age

3. Midwest

می‌یابد در این زمانه‌ی حملات نولیبرال و نومحافظه‌کارانه به آموزش و به خود ماهیت «جامعه» ارزش یادآوری دارد. این دیدگاه از ما می‌خواهد هم‌زمان که شکوفایی فردی «من» را جشن می‌گیریم، «ما» را نیز در نظر داشته باشیم.

این مسئله بسیار حیاتی است چون ما، چه متوجه باشیم یا نباشیم، با هزاران رشته به یک‌دیگر و به روابط قدرتی وصل هستیم که جهان ما را سازمان می‌دهند و نظام آن را مختل می‌سازند، به‌ویژه در جهانی که بیش از پیش توسط جهانی‌شدن و نبود دیدگاه واضحی درباره‌ی جایگزین‌هایی برای صورت‌های اقتصادی و ایدئولوژیک مسلط مقید شده است.^{۱۹} شاید یک داستان شخصی ساده درباره‌ی این مقدمه که در حال خواندنش هستید بتواند تصویر روشنی از منظور مرا ارائه بدهد. همان‌طور که از پنجره‌ی ساختمانی که در آن این مطالب را می‌نویسم به بیرون نگاه می‌کنم، شرکت برق با سوخت زغال‌سنگ را می‌بینم. این بخش مهمی از این داستان است.

آن روز بعد از ظهر، مایکل اپل وارد دفتر کار خود می‌شود، در را باز، چراغ‌ها و کامپیوتر خود را روشن و شروع به نوشتن می‌کند. البته ما می‌توانیم این کار را به‌مثابه یک فعالیت جسمانی ساده تعبیر کنیم. اپل دست خود را روی کلید برق می‌گذارد، آن را فشار می‌دهد، و چراغ روشن می‌شود. با این حال، این کنش ساده آن‌قدر هم ساده نیست، چون باید به صورت رابطه‌ای فهمیده شود. مایکل اپل در واقع در دفتر کار خود را باز می‌کند، وارد آن جا می‌شود، چراغ را روشن می‌کند، به سمت میز کار خود می‌رود، و شروع به نوشتن می‌کند. اما مایکل هم‌چنین با مردان و زنان کارگر معدنی نیز که در شرایطی غالباً خطرناک و بیش از پیش استثمارگرانه زغال‌سنگ استخراج می‌کنند رابطه‌ای ناشناخته — اما به همان اندازه واقعی — دارد؛ ماده‌ای که برای تولید برق می‌سوزد، که باعث می‌شود چراغ روشن شود و کامپیوتر کار کند. عمل نوشتن این متن کاملاً به آن نیروی کار وابسته است.

در این مثال، هدف من آن نیست که بر شرایطی که ما را به سمت فلج‌شدن می‌کشاند پرتوافشانی کنم (بازی با کلمات را نادیده بگیرید). هر کاری که ما انجام می‌دهیم نتایج ضمنی منفی‌ای به دنبال دارد که از لحاظ سیاسی بسیار پیچیده است. بلکه، هدفم طرح نکته‌ی مهمی درباره‌ی ماهیت شعور متعارف است. شعور متعارف،

یعنی روش های عادی فهم «ما» از زندگی روزمره‌ی خود درون و بیرون نهادهای آموزشی هم چون آن‌هایی که غالباً در آن‌ها کار می‌کنیم، درک کامل رشته‌های پیوند روابط اجتماعی‌ای را که در آن مشارکت داریم برای ما به‌شدت دشوار می‌سازد. یکی از کارهایی که یک آموزش جدی باید انجام دهد نه تنها مجهز کردن ما به ابزارهای ضروری برای انجام کاری در خور زندگی است، بلکه «تغییر» فهم‌های عادی ما از جایگاه خود در جامعه‌ی بزرگ‌تر نیز هست.

هدف اصلی من آن است که بینش‌های پائولو فریره را به کار ببریم که از ما می‌خواهد اجتماعی بیندیشیم، و بپذیریم که غالباً به شیوه‌هایی کاملاً پنهان در ارتباط با بسیاری دیگر زندگی می‌کنیم. فهم این مسئله مستلزم آن است که از شعور متعارف فاصله بگیریم، زیرا چه بخواهیم چه نخواهیم، عمیقاً با یکدیگر در ارتباط هستیم.

این مفهوم از ارتباط، یا رابطه‌ای بودن، در بافت بین‌المللی‌اش در این حرف آقای سیسودیا در کتاب معروف رشدی^۱ آشکار می‌شود: «مشکل انگلیسی‌ها این است که تاریخ‌شان خارج از مرزها اتفاق افتاده است و بنابراین نمی‌دانند به چه معناست».^[۱۰] جایگزین کردن واژه‌ی «ایالات متحد» (نه ادعای متکبران‌های «امریکایی بودن» — به یاد داشته باشید که در [قاره‌ی آمریکا] ملت‌های بسیار دیگری نیز غیر از ایالات متحد وجود دارند) به جای «انگلیس» تغییر چندانی در بینش رشدی درباره‌ی ماهیت فهم ما — و نبود آن — از روابط ملی و بین‌المللی و مزایای متفاوتی که امروز از نحوه‌ی شکل‌گیری این روابط اقتصادی، سیاسی، و فرهنگی حاصل می‌شود ایجاد نمی‌کند.

شعور متعارف — یا فهم عادی ما از زندگی روزمره — لزوماً غلط نیست. همان‌طور که آنتونیو گرامشی به ما خاطر نشان می‌سازد، در برداشت‌های ما از جهان و جایگاه ما در آن، همواره شانه به شانه‌ی عناصری از «مفهوم بد» عناصری از «مفهوم خوب» نیز وجود دارد. در واقع، این مفهوم محصول کشش‌های متناقض — مفهوم خوب و بد در جدال با یکدیگر — چارچوب روش‌شناختی و سیاسی‌ای است که بیش‌تر کار من در این کتاب و بسیاری از دیگر کتاب‌هایم بر آن استوار است.

«نژادی کردن» برای آینده

این نکات درباره‌ی قدرت شعور متعارف و تناقض‌های درونی آن، اگر با زندگی واقعی ارتباط پیدا نکنند، می‌توانند کاملاً انتزاعی باشند. چون سیاست نژاد نقش سازنده‌ای در بیش‌تر تحلیل‌های من در *دانش رسمی* بازی می‌کند، و چون همان‌طور که خواهید دید فصل نخست این کتاب را با مثال‌های نسبتاً شخصی آغاز می‌کنم، اجازه بدهید به مجموعه‌ی جدید دیگری از تجربیات شخصی برای شرح برخی از رویکردهای سیاسی و مفهومی اشاره بکنم که مبنای تحقیقات من در این‌جا قرار می‌گیرند.

می‌خواهم به گوشه‌هایی از تجربیات حاصل از بازدید اخیر خود از افریقای جنوبی اشاره کنم. من از زمان خود در هر کنفرانس خاص به‌مثابه عدسی‌هایی استفاده خواهم کرد که از طریق آن‌ها واقعیت‌های شعور متعارف را باز می‌تابانم. آنچه در این‌جا می‌گویم باید شخصی و صادقانه باشد. من کاملاً از این مسئله آگاه هستم که آنچه در این‌جا شرح می‌دهم از صافی مجموعه‌ی خاصی از تعهدهای سیاسی و آموزشی عبور می‌کند. از این رو، دیگر افراد حاضر در این کنفرانس که من در آن صحبت کردم و دیگر بازدیدکنندگان از افریقای جنوبی ممکن است شاهد رویدادهای کاملاً متفاوتی بوده باشند و ممکن است این مسائل را به صورت متمایزی تعبیر کنند. هم‌چنین می‌خواهم به مطلب دیگری نیز اشاره کنم. در حالی که بسیاری از گزارش‌های من انتقادی خواهند بود، نمی‌خواهم انگیزه‌های افراد را زیر سؤال ببرم. در واقع، فکر می‌کنم تقریباً همه‌ی کسانی که در این کنفرانس شرکت داشتند با اشتیاق زیاد برای بهبود آموزش در این کشور و دیگر کشورها فعالیت می‌کردند. در عوض، انتقادهای من به‌منظور نشان دادن این مسئله هستند که تاریخ‌های گذشته چه‌گونه شعور متعارف یا عقل سلیمی نیز خلق می‌کنند که حتا وقتی تغییرات سیاسی رخ می‌دهد به‌آسانی از بین نمی‌رود.

اجازه بدهید با اتخاذ یک موضع خاص شروع کنم. در این اثر و آثار دیگر تلاش کرده‌ام تا روابط — که بیش از حد پیچیده‌اند — میان سیاست و عمل آموزشی و روابط سلطه و استثمار در جامعه‌ی بزرگ‌تر را آشکار سازم.^{۱۱۱} نه تنها به فهم این‌که این روابط

چه گونه عمل می کنند بلکه به همان اندازه به قطع^۱ آن ها در عمل نیز علاقه مند بوده ام.^{۱۲۱} این مسئله غالباً نه تنها مرا بر آن داشته که در تحلیل های نظری، تاریخی، و تجربی این پویایی های قدرت متمایز درگیر شوم، همین کاری که در این جا انجام می دهم، بلکه هم چنین باعث شده است که با گروه های ناراضی، اتحادیه ها، حکومت های پیشرو، و آموزگاران در تعدادی از کشورها برای ایجاد دست آوردهای ضدسلطه و دموکراتیک تر کار کنم. من به عنوان رئیس سابق اتحادیه ی معلمان، به عنوان فردی که فعالیت های اولیه ی سیاسی او در حالی که هنوز یک نوجوان بود بر مبارزه علیه آپارتاید قانونی در ایالات متحد تمرکز داشت، و به عنوان فردی که به تازگی در کره به خاطر صحبت علیه حکومت نظامی سرکوب گر بازداشت شد، در این باره که سرنگون کردن ساختارهای ظلم و ستم چه هزینه هایی در بر دارد خیال پرداز نبودم. به خاطر این تعهدات و تجربیات سیاسی، من با این ترکیب از پیش گویی و احساس از پیش شکل گرفته به افریقای جنوبی آمدم که با وجود برداشته شدن نخستین قدم ها هنوز هم مبارزات سختی در راه است. من قبلاً برای کار با گروه ها به افریقای جنوبی دعوت شده بودم؛ اما، موفق نشدم به آن جا بروم. از این رو، این نخستین بازدید من از آن جا بود.

هدف این سفر صحبت در کنفرانس بین المللی روان شناسی آموزش ریاضیات (پی ام ای)^۲ بود. یکی از دلایلی که من این دعوت را برای صحبت با گروهی که قبلاً ارتباط کمی با آن ها داشتم پذیرفتم — هر چند چند مقاله ی انتقادی درباره ی گرایش های اخیر در آموزش ریاضیات نوشته بودم — فرصتی بود که برای ملاقات و کار آموزشی/سیاسی با آموزگاران، مقامات حکومتی، اعضای اتحادیه ی معلمان، و فعالان اجتماعی منتقد در افریقای جنوبی فراهم می ساخت. به زودی به موضوع این کار و ملاقات ها باز خواهم گشت زیرا فرصت های کلیدی ای را برای تأمل هم در باره ی آنچه من در افریقای جنوبی تجربه کردم و هم قدرت صورت های ایدئولوژیکی فراهم آورد که ما همواره هم در آن جا و هم در ایالات متحد بدیهی می گیریم.

1. interruption

2. Psychology of Mathematics Education

روی هم رفته پی‌ام‌ای، شاید به‌خاطر کانون توجه‌اش، این‌گونه به نظر می‌رسید که از جهان حقیقی محیط فیزیکی واقعی خود جدا شده است. برگزاری این کنفرانس در افریقای جنوبی، علی‌رغم ارزش نمادین برگزاری یک کنفرانس بین‌المللی پس از سال‌ها تحریم (کاملاً موجه)، تقریباً این‌گونه به نظر می‌رسید که اهمیت چندانی ندارد. این‌که بخشی از افریقای جنوبی که کنفرانس در آن برگزار شد دانشگاه استیلنباس بود — با پیشینه‌ای طولانی به‌عنوان مرکزی برای آموزش و فرهنگ آفریکانس‌زبان‌ها — به آن رنگ و بویی حتا غیر واقعی‌تر می‌بخشید (در واقع، با عبور از کنار کیلومترها «حلبی‌آباد» از فرودگاه در کیپ‌تاون تا استیلنباس، و وجود آشکار ماهیت نابرابری سنگینی که چشم‌انداز افریقای جنوبی را تشکیل می‌دهد، نمونه‌ای بارزتر از این‌که نژاد و طبقه این نوع زندگی را شکل می‌دهند، نه برنامه‌ریزی آگاهانه، نمی‌توانست وجود داشته باشد). در حالی که سهم قابل توجهی از شرکت‌کنندگان در کنفرانس از افریقا و کسانی بودند که ما در ایالات متحده آن‌ها را رنگین‌پوست می‌نامیم، دغدغه‌های آموزشی بیش‌تر آن‌ها حاشیه‌ای و ناچیز در نظر گرفته می‌شد. این‌گونه احساس می‌شد که مطرح کردن موضوعات سیاسی/فرهنگی/آموزشی خاص بافت (های) افریقایی مستلزم شجاعت بسیار زیادی است. پرداختن به معنا (یا معانی) ریاضیات و آموزش در جهانی که بسیاری از این شرکت‌کنندگان در آن زندگی می‌کردند اتلاف وقت به حساب می‌آمد.

البته افریقای جنوبی تا حدی حضور داشت. یکی از مقامات دانشگاه استیلنباس در میان سخن‌رانان افتتاحیه بود که پذیرفت «اشتباهاتی» صورت گرفته است، اما حال که ما «یک افریقای جنوبی جدید داریم» این اشتباهات مربوط به گذشته هستند. این نکته در گفتار یکی از سخن‌رانان رنگین‌پوست مراسم افتتاحیه هم بازتاب داشت، کسی که به مخاطبان به شیوه‌ای کاملاً صادقانه اظهار داشت او از جایگاهی صحبت می‌کند که تنها چند سال پیش، از سخن‌رانی برای این مخاطبان در آن منع می‌شد. متأسفانه، این سخنان، گرچه صادقانه و مؤثر بودند، هم‌چنان‌که کنفرانس پیش می‌رفت کم‌کم رنگ می‌باختند، زیرا عمدتاً از آن زمان به بعد بود که امکان افشای واقعیت‌های [اتلخ] افریقای جنوبی به شیوه‌های متناقضی فراهم شد. این واقعیت‌ها فقط و فقط برای شرکت‌کنندگانی آشکار می‌شدند که در جلسات مربوط به آموزش در افریقای جنوبی

شرکت می کردند. یا، برای همه‌ی افراد به صورتی بیگانه نمایان می شدند. همانند فرهنگ توریستی. از این رو، پیش از سخنرانی من در مراسم افتتاحیه، گروهی از خوانندگان و رقاصان سیاه‌پوست برای مخاطبان برنامه اجرا کردند. آن‌ها در واقع سرود کارگران را می خواندند. مخاطبان این اجرا را پسندیدند (یا حداقل برخی از آن‌ها، چون تعدادی از آموزگاران افریقایی جنوبی در این کنفرانس آشکارا اعلام کرده بودند که نمی خواهند کنفرانس این گونه آغاز شود، اما سخنان آن‌ها نادیده گرفته شد). اما، به همین دلیل عرضه‌ی فرهنگ افریقایی جنوبی به صورت فرهنگ اجرا توسط «دیگری» برای افراد «جریان اصلی» معرفی شد. در این جا، عرضه‌ی صورت‌های فرهنگی اکثریت شهروندان افریقایی جنوبی شباهت آزادنده‌ای با رفتارهای خنیاگری^۱ در ایالات متحد داشت. جسم و فرهنگ «دیگری» سیاه‌پوست به صورت اجرای آهنگ و رقص به‌خاطر گروه عمدتاً سفیدپوست مسلط کاهش می‌یابد.

با وجود این، پایان دادن به داستان در این جا باعث می‌شود آنچه واقعاً در آن مراسم افتتاحیه رخ داد بد فهمیده شود. همان‌طور که میخائیل باختین به ما خاطر نشان می‌سازد، زمان‌هایی وجود دارد که در آن‌ها گروه‌های ستم‌دیده از جشن و شادمانی (یا آنچه او آن را کارناوال می‌نامد) برای وارونه‌ساختن روابط سلطه و فرمان برداری استفاده می‌کنند. از این رو، در کارناوال‌های اروپایی قرون وسطا، فقرا غالباً با خنده و مسخره‌بازی ادای گروه‌های حاکم را در می‌آوردند و در انتظار عمومی به شیوه‌هایی «نقش بازی می‌کردند» که به صورتی نامحسوس اما مؤثر روابط قدرت موجود را دگرگون می‌ساخت.^{۱۴۱} در طول اجرای مراسم افتتاحیه‌ی پی‌ام‌ای نیز اتفاق مشابهی رخ داد. خوانندگان کارگر تشویق و تحسین سراسری مخاطبان «جریان اصلی» را در وسط کار قطع کردند. آن‌گاه رهبر آن‌ها این تشویق‌ها را به صورتی هماهنگ سازمان داد. ابتدا مخاطبان سمت راست، سپس وسط، بعد سمت چپ، و سرانجام سمت چپ و راست بدون مخاطبان وسط تشویق کردند. او تشویق‌ها را به گونه‌ای هدایت می‌کرد که گویی

۱. minstrelsy، نوعی نمایش آوازخوانی و رقص در آمریکا که در اوایل قرن ۱۹ رواج یافت. در این نمایش افراد برای سرگرم کردن دیگران چهره‌ی خود را همانند سیاه‌پوستان سیاه می‌کردند. چیزی شبیه به حاجی فیروز در فرهنگ ایران-م.

وی و دیگر خوانندگان از مخاطبان به عنوان ابزارهای موسیقی خود استفاده می کنند. در اصل، قدرت از سلطه پس گرفته شد و در دستان فرهنگ بیگانه‌ی دیگری سیاه‌پوستی قرار گرفت که در آن زمان کاملاً در قدرت بود. می ترسم بسیاری از مخاطبان آنچه را که اتفاق افتاده بود نفهمیده باشند. اما به نظر من، این بازپس‌گیری قدرت، وارونه کردن این که چه کسی برای چه کسی اجرا می کند، به تمام سخن رانی های آن روز عصر می ارزید. این مسئله به طور آشکار از روش هایی سخن می گفت که در آن گروه های تحت سلطه دائماً فرصت هایی پیدا می کنند - حتا در صحنه هایی که توسط گروه های مسلط اداره می شود - تا متونی را که به آن ها داده شده است از نو بنویسند.^{۱۵۱} (بعداً در این کتاب به موضوع کارناوال باز خواهم گشت، هم از لحاظ ظرفیت های آن و هم با این احتیاط که در مورد امکانات آن رویا پردازی نشود).

با وجود این، واقعیت صورت های نژادی سازی قدرت و شعور متعارف همراه آن ها همه به سرعت بازگشتند. وقتی اجرا تمام شد، یکی از افراد در استلنباس که مسئول برگزاری کنفرانس بود گروه خوانندگان را صدا زد تا به روی صحنه بازگردند - این بار نه برای تشویق بلکه در واقع از آن ها می خواست: (اگر اجازه داشته باشم به تعبیر خودم آن را بیان کنم) «بچه ها، بیاید وسایل را به جای اصلی شان بازگردانید». کل این رویداد - تصمیم به خارج کردن قدرت از مرکز یا گفت و گو به روش هایی نسبتاً رمزگذاری و سیاست زدایی شده درباره ی بافت (ها)، تاریخ ها، مبارزات، و به ویژه واقعیت های کنونی افریقای جنوبی، تبدیل فرهنگ عامه ی سیاه‌پوستان به فرهنگ اجرای آهنگ ها بدون این که آن آهنگ ها را در بافت مبارزه ی طبقاتی و نژادی ای قرار دهیم که عمدتاً از آن برمی خیزند، بازپس‌گیری قدرت به دست خود خوانندگان، و آن گاه ارزیابی مجدد شعور متعارف هژمونیک توسط سازمان دهنده ای که، بدون تفکر، خوانندگان را مجبور کرد وسایل را به جای اصلی خود بازگردانند - همه ی این مسائل بر روش هایی دلالت داشتند که در آن واقعیت های ایدئولوژیک و مادی گذشته و کنونی حتا در مسائل ساده ای هم چون آغاز یک کنفرانس وجود دارند. همین پویایی دائمی است که هسته ی مرکزی این کتاب را تشکیل می دهد - مبارزات بر سر معنا، فضا، و بدن، سیاست زندگی روزمره در مدارس، رسانه های جمعی، دولت، و دیگر جایگاه ها، و روش هایی

که گروه‌های مسلط تلاش می‌کنند با آن‌ها معانی خاص خود را حفظ یا از نو بنا کنند. البته، سخن‌رانان زبان‌آوری وجود داشتند که صرفاً به‌خاطر نیروی حضور و استدلال‌های خود مورد توجه بودند. آن‌ها در مورد سیاست و عمل آموزشی در جوامع تکه‌پاره‌شده با طبقه‌بندی‌های نژادی، طبقاتی، و جنسیتی ابراز نگرانی می‌کردند. اما زبان‌آوری آن‌ها هم‌چون ندایی از بیرون به نظر می‌رسید. دقیقاً این دوتایی داخل/خارج، یعنی آموزش ریاضیات «واقعی» در برابر دغدغه‌های «غیرریاضی» گذرا، است که مدام مسائل اقتصادی و سیاسی را از مرکز این کنفرانس به حاشیه می‌کشاند. هرچند کنفرانس جلساتی را به ریاضیات قومی^۱ (که غالباً لبه‌های تیز سیاسی آن در ارائه‌ی مطالب توسط دانشگاهیان سفیدپوستی که افریقای جنوبی را ترک و به جاهای دیگر مهاجرت کرده بودند گرفته و بی‌خطر شده بود) و جلساتی را به آموزش ریاضیات انتقادی اختصاص داده بود که به‌خصوص توسط آموزگاران جنوب افریقا و افریقای جنوبی یا آموزگاران منتقد اروپایی هدایت می‌شد، که از لحاظ نظری و سیاسی بسیار جالب بودند، جهت‌گیری‌های کلی کنفرانس این مباحث را نادیده می‌گرفت یا تلاش می‌کرد آن‌ها را درون گفتمان مسلط ادغام کند. سیاست و نابرابری «واقعی» نبود. باید آن‌ها را با «منشأ خارجی»^۲ در نظر می‌گرفتند. با ترتیب‌دادن سفری به جزیره‌ی رابن جایی که نلسون ماندلا در آن زندانی شده بود برای آن کسانی که کنفرانس می‌خواستند هم‌بستگی خود را با مبارزات قدیم نشان دهند. پرداختن به مبارزات فعلی از قلمرو گفتمان حرفه‌ای خارج بود. در اصل، پیام ناگفته این بود که افریقای جنوبی تغییر کرده است، پس اجازه بدهید به کسب‌وکار خود پردازیم — بدیهی جلوه‌دادن آموزشی که از شرایط مادی‌ای که در آن اجرا می‌شود جدا شده است.

با وجود این، وقتی این «خارج» جدی گرفته می‌شد، وقتی، مثلاً، پویایی‌های نژادی، طبقاتی، و جنسیتی محور اصلی بحث در یک جلسه بودند، هیجان حضار آشکار بود. این واقعیت که این مسئله اتفاق می‌افتاد بار دیگر حاکی از تمایل بیشتر شرکت‌کنندگان، مانند بسیاری از آموزگاران فعال در سرتاسر جهان، برای آوردن حاشیه

1. ethnomathematics

2. constitutive outside

به مرکز است. اما این واقعیت که این یک روال عادی نبود باز هم به فرصتی از دست رفته اشاره می‌کرد. اما فرصت‌ها تنها زمانی به دست می‌آیند که فراهم شوند، یعنی وقتی قدرت شعور متعارف یا عقل سلیم هژمونیک به چالش کشیده شود.

آگاهی من و دیگران از قدرت فرض‌های ایدئولوژیک بیان‌نشده (پنهان) با رویداد دیگری افزایش یافت که آشکارا به نبود حساسیت سیاسی در میان برخی دانشگاهیان و گردانندگان سفیدپوست، و به‌ویژه آفریکانس‌زبان‌ها، اشاره می‌کرد. روزی که من از جلسات و سخن‌رانی در کیپ‌تاون باز می‌گشتم (بعداً بیش‌تر به این مسئله می‌پردازیم)، بسیاری از دیگر شرکت‌کنندگان در کنفرانس را به کارخانه‌ی شراب‌سازی نزدیک استلنباوس برده بودند. این سفر تحت شرایطی برنامه‌ریزی و آگاه اجرا شده بود که برای تعدادی از افراد حاضر در کنفرانس عمیقاً ناراحت‌کننده بود. کارگران کارخانه به‌خاطر دست‌مزدهای بسیار کم و شرایط کاری بد در حال اعتصاب بودند. از این رو، به جای این که شرکت‌کنندگان را از این اعتصاب آگاه سازند و به آن‌ها حق انتخاب بدهند که آیا در این شرایط هنوز هم می‌خواهند از کارخانه‌های شراب‌سازی بازدید کنند یا نه، هیچ اشاره‌ای به این اعتصاب نکرده بودند. این بازدید طبق برنامه پیش رفت، و از این رو شرایطی ایجاد شد که در آن تعداد قابل توجهی از اعضای آگاه‌تر کنفرانس ناآگاهانه در موقعیتی قرار گرفتند که به تعهدات اخلاقی و سیاسی عمیق آن‌ها آسیب وارد آمد.

وقتی من و دیگران روز بعد در جلسه‌ای عمومی این موضوع را مطرح کردیم، واکنش‌هایی به آن صورت گرفت که از نارضایتی از نبود حساسیت اخلاقی در میان کسانی که بازدید را برنامه‌ریزی کرده بودند تا مخالفت آشکار با طرح این موضوع را شامل می‌شد. دومی تا حدی چشم‌گیر بود، و این‌گونه بیان می‌شد که، «ما این‌جا هستیم تا درباره‌ی ریاضیات صحبت کنیم، نه سیاست». نبود ارتباط میان آموزش و هر مفهومی از سیاست و شرایط مادی در جهان واقعی — و به‌شدت نابرابر — هیچ‌جا آشکارتر از این‌جا نبود. هرچند تعدادی از شرکت‌کنندگان در کنفرانس بودجه‌ای را برای کارگران اعتصابی در نظر گرفته بودند، آشکار بود که تعداد زیادی از آموزگاران و محققان در آن‌جا این عمل «به داخل آوردنِ خارج» را روانی‌دانستند. اما همین عمل

به داخل آوردن خارج یکی از مهم‌ترین پیش شرط‌ها نه تنها برای این کتاب بلکه برای هر آموزشی است که ارزش نام آموزش را دارد.

شاید شرح کوتاه دیگری بتواند به شیوه‌هایی بپردازد که در آن قدرت سیاسی رسمی تغییر می‌کند، بدون این که با تحولات مشابهی در فهم ایدئولوژیک و نژادی همراه شود. — که البته به کنفرانسی که من در این جا به عنوان نمونه به کار می‌برم ربط چندانی ندارد. روز آخر در افریقای جنوبی به موزه‌ای در استلنباس رفتم. در فروش‌گاه موزه توقف کردم و با صاحب فروش‌گاه وارد مکالمه شدم، فردی آفریکانس‌زبان که بارها به ایالات متحد سفر کرده بود تا جواهرات ساخت افریقای جنوبی را به فروش برساند. او آشکارا مشتاق گفت‌وگو بود، و وقتی فهمید من امریکایی هستم، اضافه کرد که افراد بسیار کمی از ایالات متحد برای بازدید از استلنباس آمده‌اند. او این موضوع را به «بدفهمی» ما (ایالات متحد) از دلایل «واقعی» پشت آپارتاید و نیاز به آن نسبت می‌داد. روی هم رفته، می‌گفت، در حالی که «ما» (اکثر افریقای جنوبی‌های سفیدپوست) «اشتباهاتی»^{۱۶۱} کرده‌ایم، هنوز هم سیاست‌هایی لازم است که سیاه‌پوستان را از نهادهای «ما» طرد سازد. «آنها» (سیاه‌پوستان افریقای جنوبی) کثیف و حامل بیماری هستند. «آنها فضولات گاوها را به خود می‌مالند» و به همین دلیل «باید کاملاً قابل درک باشد که چرا ما نمی‌توانستیم به آنها اجازه بدهیم که به خانه‌ها و مدارس ما وارد شوند».

در حالی که این موقعیت اجتماعی، در یک کلام، کاملاً شرم‌آور است، این که توسط کسی پذیرفته می‌شود که در یک جایگاه دولتی کار می‌کند و با خیال راحت آن را به مثابه مشروع سازی سیاست‌های کاملاً نژادپرستانه به کار می‌برد مشخص می‌سازد که فهم‌های نژادی شده^۱ هنوز هم در سطح شعور متعارف روزمره به شدت قوی هستند. این موقعیت به شیوه‌های گوناگون احساسات روبه‌رشدی را در ایالات متحد، بریتانیا، استرالیا، و جاهای دیگر بازتاب می‌دهد که بر اساس آن اکنون «بیان ناگفتنی‌ها» درباره‌ی نژاد مشروع است، موقعیتی که به وضوح از طریق بازی پیوسته‌ی سیاست‌مداران محافظه‌کار با کارت‌های نژادی تشدید می‌شود؛ سیاست‌مدارانی که

می خواهند با ترساندن رأی دهندگان رأی کسب کنند. در فصل دوم باید بیش تر به این موضوع پردازم.

قبلاً گفتم یکی از دلایلی که دعوت به سخن رانی در پی ام ای را پذیرفتم فرصتی برای ملاقات و کار با گروه هایی بود که با آن ها کاملاً احساس هم دردی می کردم، این گروه ها شامل آموزگاران متعهد سیاسی، محققان منتقد، اعضای اتحادیه ی معلمان، فعالان اجتماعی و مانند آن می شد. آنچه در این خصوص اتفاق افتاد منبع دیگری از تنش در (و یادگیری درباره ی) هم موقعیت آن جا و هم شیوه هایی بود که برخی صورت های ایدئولوژیک از طریق آن ها واقعیت موقعیت های اجتماعی متمایز را بد تعبیر می کردند. مقدمات گفت و گو و ملاقات من با افراد زیادی فراهم شد که از میان آن ها می توان به آموزگاران، محققان، فعالان متعهد، و افراد دیگر و ملاقات با اعضای اتحادیه ی معلمان، مقامات کنجری ملی افریقایی (ای ان سی)^۱ و افراد دیگر در یک روز «آزاد» که شرکت کنندگان در کنفرانس به شرکت شراب سازی، جزیره ی رابن یا جاهای دیگر می رفتند اشاره کرد. گرداننده ی محلی کنفرانس در استنباس در لحظات آخر مرا مطلع ساخت که سفر به کیپ تاون را لغو کرده است.

ظاهراً این کار دو دلیل داشت. نخست، چون من پذیرفته بودم که کل هفته را به عنوان ذخیره در محل کنفرانس بمانم، حتا در روزهای آزاد نیز وقتی تقریباً همه می رفتند باید می ماندم مبادا کسی برای ملاقات با من به آن جا بیاید. دوم، که به نظر من بسیار مشکل آفرین است، ظاهراً این احساس وجود داشت که چون این کنفرانس هزینه های سفر مرا پرداخت کرده است (و راست اش را بخواهید با توجه به این که مشکل آرتروز گاهی سفر را برای من سخت و دردناک می سازد آن ها در مورد نیازهای من بسیار حساس بودند)، پس «درست» نیست اتحادیه ها و گروه های دیگر که در این هزینه ها سهیم نبودند از من «استفاده» کنند. من کاملاً با چنین ادعایی موافق نیستم. اغلب وقتی من در سطح بین المللی کار می کنم یک دانشگاه، اتحادیه، یا نمایندگی بار همی هزینه های سفر را تقبل می کند، در حالی که دیگر دانشگاه ها یا گروه ها نیز بدون این که در هزینه ها سهیم باشند از من می خواهند که برای آن ها سخن رانی کنم. با وجود این، با

توجه به پیشینه‌ی نابرابری شدید در منابع مالی در افریقای جنوبی هم در آموزش عالی و هم در آموزش و تقریباً تمامی دیگر نهادهای اجتماعی به طور کل، این موقعیت با دیگر موقعیت‌ها متفاوت است. درخواست از من برای سخن‌رانی در دیگر مکان‌ها و ملاقات با آموزگاران و فعالان سیاه و «رنگین‌پوست» در خلال زمان‌های «آزاد» و لغو آن در لحظات آخر نشان از نبود درک از گذشته و نابرابری‌های وسیع در منابع و قدرتی بود که هنوز هم وجود دارد.

در این جا نیز شعور متعارفی تولید می‌شود که درک ساختارهای ایدئولوژیک و مادی را برای فعالان مشکل می‌سازد، ساختارهایی که واقعیت‌های روزمره‌ی زندگی در افریقای جنوبی را شکل می‌دهند. از بسیاری جهات، این موقعیت ظاهراً شعور متعارف واپس‌گرایانه‌ای را بازتاب می‌دهد که در ایالات متحد، بریتانیا، استرالیا، و جاهای دیگر در حال رشد است، که می‌گوید از میان برداشتن فرضی موانع قانونی نژادپرستانه به معنای آن است که جامعه اکنون «صحنه‌ی برخورد از انصاف و حقوق برابر» است و در آن همه بر اساس شایستگی فردی از منابع و فرصت‌های یکسان برخوردارند. این از واقعیت به دور است. بازتاب حذف کامل خاطره‌ی تاریخی است. دقیقاً تولید این نوع از «حقیقت» است که در دل فصل‌های نخست دانش رسمی آمده است.

من به صراحت به نادیده گرفتن حتی خود برای گفت‌وگو و ملاقات با گروه‌ها در کیپ‌تاون اعتراض کردم. آشوب حاصل از این کار برنامه‌ریزی مجدد به شیوه‌ای سازمان‌یافته و منسجم برای کنفرانس و ملاقات‌ها را بسیار دشوار ساخت. تمایل آموزگاران و فعالان منتقد در کیپ‌تاون به برخورد خلاقانه با این موضوع گویای مهارت‌های سازمانی و سیاسی‌ای است که در طول سال‌ها مبارزه فرا گرفته شده‌اند، واقعیتی حیاتی برای بحث‌های من بعداً در این کتاب، وقتی نه تنها به بازسازی زندگی‌های ما توسط صورت‌های ایدئولوژیک نولیبرال و نومحافظه‌کار بلکه به فضاهای ممکن نیز که برای کنش فراهم می‌آورد اشاره می‌کنم. فشارهای عاملی که در جای دیگر آن را «مدرن‌سازی محافظه‌کارانه» می‌نامم می‌تواند در واقع اهداف و وسایل آموزش و بسیاری از دیگر نهادها را بازسازی کند، اما فرصت‌هایی را نیز برای مبارزه خلق می‌کند.^{۱۷۱} همواره این گونه نیست که تنها گروه‌های مسلط بتوانند آن فضاها را اشغال کنند.

با وجود این، در خلال این جلسات از پیش برنامه‌ریزی شده، من به چیزی اشاره کردم که مایه نگرانی‌ام شد. نشانه‌هایی از تنش‌های کاملاً جدی در میان خود جوامع رنگین‌پوست احساس می‌شد. زمانی که دشمن مشترک - آپارتاید و نظام اقتصادی، سیاسی، و فرهنگی نژادی شده و نژادی‌ساز آن - تا حدی تضعیف می‌شود، تضادهای میان گروه‌های ستم‌دیده نیز رو می‌آیند. در آن زمان، سیاست هویت اثرهای متناقضی داشت. این سیاست «جوامع پنداری» ای را خلق کرد که برای مبارزه علیه آپارتاید بسیار حیاتی بودند؛ و وقتی هم این مبارزه‌ی سیاسی تا حدی پیروز شده بود، به شیوه‌های مؤثری میان جوامع تفرقه انداخت. این مسئله با شیوه‌هایی تشدید می‌شود که در آن‌ها قدرت اقتصادی عمدتاً در دستان یک گروه باقی مانده است؛ گروهی که قبلاً منابع و قدرت را کنترل می‌کرد. در حالی که من برخی آموزه‌های نظریات پسامدرن را ارج می‌نهم، ارزش‌گذاری مثبتِ سیاست هویت در میان برخی آموزگاران پسامدرن، که گویی این سیاست هیچ تناقضی ندارد و همواره «خوب» به نظر می‌رسد، یکی از دلایلی است که من در این کتاب و کتاب‌های دیگر هم چنان به طرح پرسش‌های انتقادی درباره‌ی برخی جنبه‌های چرخش پسامدرن در نظریه‌ی آموزشی انتقادی ادامه می‌دهم.

لازم است به آخرین واکنش نیز اشاره بشود. هم چنین برای من روشن شد که حتا درون مخاطبان پیشرو آموزش نیز تنش‌های جدی‌ای وجود داشت. شاید یکی از بهترین نمونه‌ها پذیرش نسبتاً بی‌چون و چرای استراتژی‌های «مدیریت بر مبنای هدف» (ام‌بی‌او) از جانب تعداد زیادی از اعضای دولت بود. این موقعیت نه تنها برای تعداد بسیار زیادی از معلمان و آموزگاران منتقد در افریقای جنوبی نگران‌کننده است، بلکه انتقادهای جدی‌ای را نیز نادیده می‌گیرد که این رویکردها در موارد بسیار زیادی در دیگر کشورها مطرح کرده‌اند. در واقع، اگر این نوع رویکرد به سیاست و برنامه‌ریزی آموزشی نه تنها در نظریه بلکه در جهان واقعی نیز به کار برود، آن را محدودکننده‌ی مشارکت دموکراتیک در نظر می‌گیرند. این رویکرد، با این ادعا که با مدارس و معلمان و دانش‌آموزان درون آن به شیوه‌های کاملاً ساده‌انگارانه‌ی فرایند/محصول برخورد

می کند، به لحاظ ایدئولوژیک مورد انتقاد شدید بوده است. به نظر من، کاملاً ضروری است آن ها که عمیقاً پای بندِ مدل های «امبی او» هستند توجه کنند که در جایی دیگر به شدت مورد انتقاد قرار گرفته اند. در غیر این صورت، آموزگاران و مقامات حکومت خطر به کار بردن مدل هایی را به جان می خرند که ممکن است نتایج ناخواسته ای داشته باشند. رویکردهای مناسب تر و توانا سازتر را می توان در جنبش از لحاظ اجتماعی و آموزشی انتقادی «مدارس دموکراتیک» یافت که اکنون در تعدادی از کشورها که با نابرابری های شدید دست به گریبان اند تأثیر قابل توجهی دارد.^{۱۸۸}

این «وام گیری» بین المللی مفاهیم و تکنیک هایی چون مدیریت بر مبنای هدف ممکن است در بحث من، هم در این جا و هم در بخش های بعدی این کتاب، یک نقطه ی کوچک به نظر برسد؛ اما نتایج ضمنی آن در این عصر جهانی شدن شدید عمیق است. سیاست های آموزشی، اقتصادی، و اجتماعی ای که در ایالات متحد، بریتانیا، و جاهای دیگر مطرح می شوند در سطح بین المللی بسیار تأثیر گذارند. پژوهشگران آن ها در سرتاسر جهان شنیده می شود. از این رو، وقتی یکی از «اصلاحات» به سرعت در حال رشد مدارس در ایالات متحد که در این کتاب به تحلیل آن می پردازم - شبکه ی یک -^{۱۸۹} ایجاب می کند که کودکان خود را به مثابه یک مخاطب اسیر به سرمایه بفروشیم، این سنت با مشروع سازی اجرای آن در مدارس جاهای دیگر می تواند عواقب وخیمی در پی داشته باشد.

البته، این گفته ها تنها خلاصه ای نه چندان رضایت بخش از مجموعه ی پیچیده ای از واکنش ها و فهم هایی است که از بازدید من به دست آمد. این ها پراکنده اند و فقط تلاش مرا برای معنادار کردن آنچه دیدم و شنیدم باز می تابانند. من در این جا بر نژاد تأکید کرده ام، اما مطمئن ام که طبقه و جنسیت و عناصر معماری و پسااستعماری نیز برای فهم عمیق تر آنچه دیدم حیاتی اند. و همان طور که خواهید دید، این پویایی ها نیز در این کتاب نقش بسیار مهمی بازی می کنند. هم چنین گفته های من در این جا ممکن است نیازمند انتقاد و بازسازی از جانب افرادی باشد که در مقایسه با من از واقعیت ها و تاریخ های چندگانه ی افریقای جنوبی آگاه ترند. به همین دلیل من از پاسخ دادن به آن ها

استقبال می‌کنم، چه منتقد باشند چه نباشند. در واقع، این یکی از دلایلی است که من این خطر را پذیرفتم که آدرس و شماره‌ی تلفن خود را در فصل مقدماتی اصلی کتاب *دانش رسمی* بیاورم و آدرس ایمیل خود را در این نسخه‌ی جدید اضافه کنم.

با نگاهی به تجربیات من در گذشته، چند مسئله روشن می‌شود. من با تحسین از درایت و تدبیر کم‌نظیر آموزگاران، محققان، و فعالانی آن‌جا را ترک کردم که در شرایط سخت پیوسته برای خلق آموزشی که ارزش نام آن را دارد مبارزه می‌کنند. با وجود این، هنگام ترک آن‌جا کاملاً متوجه شدم که این وظیفه تا چه حد سخت و دشوار خواهد بود. همانند دیگر دوستان در جنبش‌های سیاسی که عادت دارند بگویند من هم می‌گویم، مبارزه ادامه دارد.

با وجود این، مبارزه «فقط» در کشورهایی هم‌چون افریقای جنوبی ادامه ندارد. آنچه تا به حال گفته‌ام می‌تواند به بازتولید «نگاه توریستی»^۱ منجر شود. آیا مایه‌ی تأسف نیست که پویایی‌ها و گفتمان‌های نژاد و قدرت متمایز نقشی به این بزرگی در این موقعیت‌های پسااستعماری بازی می‌کنند؟ آیا خوب نبود که این مسئله در کشورهای «پیش‌رفته‌تر» ما در «این‌جا» اتفاق نمی‌افتاد؟

این پرسش‌ها را تنها در صورتی می‌توان به این شیوه مطرح کرد که در این‌جا پرسش‌گر در موقعیت «دیگری» (یا غیر)^۲ قرار نگیرد. اجازه بدهید این مسئله را بیش‌تر باز کنم. نمی‌خواهم استدلال کنم که همه‌ی کشورها مانند افریقای جنوبی هستند، هرچند برای بسیاری از رنگین‌پوستان و بسیاری از فقرا در تمامی کشورها این شباهت‌ها بسیار برجسته‌اند. شکاف شرم‌آور میان غنی و فقیر، اثرهای نژادی، طبقاتی، و جنسیتی پنهان (و گاهی اوقات نه کاملاً پنهان) تغییر و تحولات اجتماعی و آموزشی‌ای که تحت دستورعمل بازسازی نولیبرال به وجود آمدند، تضعیف یا حذف کامل مسئولیت دولت در قبال سلامت، رفاه، مسکن، تغذیه، و مانند آن — این باور که «حداقل ما مانند آن‌ها» نیستیم» همه‌ی این مسائل را در بر می‌گیرد. بیش‌تر به این بستگی دارد که چه کسی شامل آن «ما» می‌شود.

1. tourist gaze

2. the Other